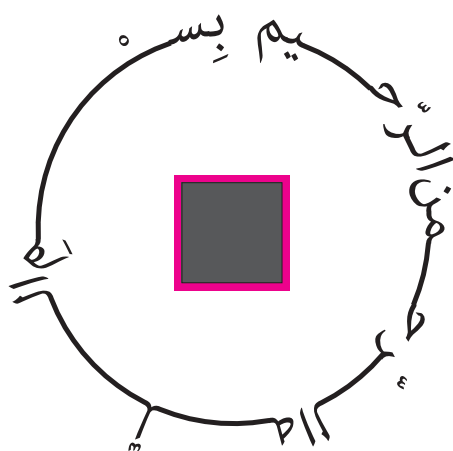




کتابی دیگر از نویسندگان
«چراملت هاشکست می خورند»

باریک آزادی

دارون عجم اوغلو
جیمز ای. رابینسون
مترجمان:

سیدعلیضا بهشتی شیرازی
جعفر خیرخواهان

سرشناسه	: عجم‌اوغلو، دارون، ۱۹۶۷ - Acemoglu, Daron
شناسه افزوده	: رابینسون، جیمز ا.، ۱۹۶۰ م. - Robinson, James A
عنوان و نام پدیدآور	: راه باریک آزادی / نوشته دارون عجم‌اوغلو و جیمز رابینسون / ترجمه سید علیرضا بهشتی شیرازی، جعفر خیرخواهان
مشخصات نشر	: تهران: روزنه، ۱۳۹۸.
مشخصات ظاهری	: ۶۴۰ ص. رقعی، مصور، جدول
شابک	: ۹۷۸-۶۲۲-۲۳۴-۱۶۸-۸
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
موضوع	: آزادی / حکومت / قدرت (علوم اجتماعی) -- جنبه‌های اجتماعی / دموکراسی مستقیم / دولت -- عدم تمرکز
یادداشت	: عنوان اصلی: The Narrow Corridor: States, Societies, & the Fate of Liberty
موضوع	: Liberty / The State/Social aspect-- Power (Social sciences) / Direct Democracy / Decentralization in government
شناسه افزوده	: سیدعلیرضا بهشتی شیرازی ۱۳۳۹ - / جعفر خیرخواهان، ۱۳۴۷ - . مترجمان
رده‌بندی کنگره	: JC ۵۸۵
رده‌بندی دیویی	: ۳۳۲/۴۴
شماره کتابشناسی ملی	: ۵۹۰۵۲۶۰



راه باریک آزادی

دارون عجم‌اوغلو، جیمز رابینسون

مترجمان: سیدعلیرضا بهشتی شیرازی، جعفر خیرخواهان

طرح جلد: سیدصدرالدین بهشتی

چاپ اول: ۱۳۹۹ چاپ دوم: ۱۳۹۹

چاپ سوم: ۱۳۹۹ چاپ چهارم: ۱۳۹۹

چاپ پنجم: ۱۴۰۰ چاپ ششم: ۱۴۰۰

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۱۲۵۰۰۰ تومان

چاپ: ستاره سبز صحافی: معین

آدرس: خیابان مطهری، خیابان میرزای شیرازی جنوبی، پلاک ۲۰۲ طبقه ۳، انتشارات روزنه

تلفن: ۰۲۱-۸۸۸۵۳۶۳۱-۸۸۸۵۳۷۳۰ نمابر: ۰۲۱-۸۶۰۳۴۳۵۹

سایت: www.rowzanehnashr.com



rowzanehnashr



rowzanehnashr

شابک: 978-622-234-168-8 ۹۷۸-۶۲۲-۲۳۴-۱۶۸-۸



فهرست

پیش‌گفتار.....	۷
فصل اول / چگونه به پایان تاریخ می‌رسیم؟.....	۱۵
فصل دوم / ملکه سرخ.....	۵۵
فصل سوم / اراده معطوف به قدرت.....	۱۰۵
فصل چهارم / اقتصاد در بیرون از دالان.....	۱۳۳
فصل پنجم / تمثال دولت خوب.....	۱۶۷
فصل ششم / قیچی اروپایی.....	۱۹۹
فصل هفتم / حکم آسمانی.....	۲۵۵
فصل هشتم / ملکه سرخ ورشکسته.....	۲۹۹
فصل نهم / شیطان در جزئیات.....	۳۳۳
فصل دهم / فرگوسن را چه می‌شود؟.....	۳۷۹
فصل یازدهم / لویاتان کاغذی.....	۴۱۹
فصل دوازدهم / فرزندان وهاب.....	۴۵۷
فصل سیزدهم / ملکه سرخ مهار گسیخته.....	۴۸۱
فصل چهاردهم / به سمت دالان.....	۵۲۳
فصل پانزدهم / زندگی با لویاتان.....	۵۶۷
مقاله کتابشناسی.....	۶۰۷
نمایه.....	۶۴۱

پیش‌گفتار

آزادی

این کتاب دربارهٔ آزادی است و اینکه جوامع انسانی چگونه و چرا به آن رسیده یا در دستیابی به آن شکست خورده‌اند. کتاب همچنین به بررسی پیامدهای این مبارزه، خصوصاً در زمینهٔ بهروزی و رفاه می‌پردازد. ما در تعریف آزادی از توصیف جان لاک، فیلسوف انگلیسی پیروی می‌کنیم. او معتقد بود افراد هنگامی آزادند که

اختیار کامل نظم بخشیدن به کنش‌هایشان را داشته باشند و جان و مال‌شان را هرگونه که مناسب بدانند... بدون استیجاز، یا وابستگی به ارادهٔ هر شخص دیگری، در خدمت بگیرند.

آزادی به این معنایک آرزوی اساسی برای تمامی انسان‌ها شمرده می‌شود. لاک تأکید می‌کرد هیچ کس نباید به حیات، سلامت، آزادی یا اموال دیگری آسیب بزند.

با این حال روشن است که در طول تاریخ آزادی گوه‌ری کمیاب بوده و امروزه نیز موهبتی نادر است. هر ساله میلیون‌ها نفر در خاورمیانه، آفریقا، آسیا و آمریکای مرکزی از خانه و کاشانهٔ خود می‌گریزند و در فرآیند این فرار جان‌شان را به خطر می‌اندازند، نه برای دستیابی به درآمد بالاتر یا راحتی مادی بیشتر، بلکه در تلاش برای حمایت از خود و خانواده‌هایشان در برابر خشونت و ترس.

۸ ❖ راه باریک آزادی

فیلسوفان تعاریف بسیاری از آزادی ارائه کرده‌اند. اما همان گونه که لاک تشخیص می‌داد، آزادی در بنیادی‌ترین سطح باید با به سر بردن در وضعیت عاری از خشونت، ارباب و سایر اقدامات تحقیرآمیز آغاز شود. افراد باید بتوانند مورد زندگی خود دست به انتخاب‌های آزادانه بزنند و بدون تهدید شدن به کیفرهای نامعقول یا واکنش‌های اجتماعی بسیار ظالمانه، ابزارهایی برای به اجرا گذاشتن آن انتخاب‌ها داشته باشند.

همهٔ بدی‌های دنیا

در ژانویهٔ ۲۰۱۱ بازار الحریقه در شهر باستانی دمشق شاهد اعتراضی خودجوش علیه رژیم بشار اسد بود. اندکی بعد در شهر درعا، در جنوب سوریه، چند بچه مدرسه‌ای روی دیواری نوشتند «خواستۀ مردم سقوط نظام است.» مأموران حکومت آنها را گرفتند و شکنجه کردند. جمعیتی برای آزادی‌شان گرد آمد، که دو نفر از آنها به دست پلیس کشته شدند. تظاهراتی گسترده به راه افتاد که سریعاً به سراسر کشور شعله کشید. معلوم شد تعداد زیادی از مردم به راستی خواهان سقوط نظام هستند. کمی بعد جنگی داخلی در گرفت. حکومت، ارتش، و نیروهای امنیتی از حضور رسمی در بیشتر نقاط کشور منع شدند. ولی به جای آزادی، تقدیری که برای ملت سوریه رقم خورد جنگ داخلی و خشونت غیرقابل مهار بود. آدم، یکی از فعالان رسانه‌ای در لاذقیه، تحولات بعدی را این گونه بازاندیشی کرد:

می‌پنداشتیم موهبتی به دست خواهیم آورد، اما آنچه نصیب‌مان شد همهٔ بدی‌های دنیا بود.

حسین، از اهالی حلب که نمایشنامه‌نویس است، اوضاع را این گونه جمع‌بندی می‌کند:

هرگز تصورش را هم نمی‌کردیم که این گروه‌های اهریمنی وارد سوریه خواهند شد - همانهایی که اینک بازی را در دست گرفته‌اند.

حکومت به اصطلاح اسلامی، یا آنچه به داعش مشهور شد، در رأس این «گروه‌های اهریمنی» بود. داعش، که هدفش را تأسیس «خلافت اسلامی» قرار داد، در سال ۲۰۱۴ کنترل رقه، یکی از شهرهای مهم سوریه را به دست آورد. در سمت دیگر مرز، در عراق، آنها فلولجه، رمادی و شهر تاریخی موصل را با ۱/۵ میلیون نفر جمعیت تصرف کردند. با از هم پاشیدن دولت‌های سوریه و عراق، داعش و بسیاری از دیگر گروه‌های مسلح با بی‌رحمی غیرقابل تصور در این خلاء بی‌حکومتی جای خویش را گشودند. کتک‌زدن، گردن‌زدن، و مُثله کردن به اموری عادی مبدل شدند. ابو فراس،

پیش‌گفتار ❖ ۹

یکی از مبارزان ارتش آزاد سوریه، «وضعیت عادی جدید» در سوریه را این‌گونه توصیف می‌کرد:

مدتهاست نشنیده‌ام کسی به علت طبیعی بمیرد. در آغاز، یک یا دو نفر کشته می‌شدند. سپس تعداد به بیست رسید. سپس پنجاه. آن‌گاه همین هم وضعیتی عادی شد. یعنی اگر پنجاه نفر تلفات می‌دادیم می‌گفتیم «خدا را شکر که فقط پنجاه کشته داریم!» من بدون صدای بمب یا گلوله خوابم نمی‌برد. مثل این است که چیزی گم شده باشد.

امین، فیزیوتراپی از اهالی حلب، به یاد می‌آورد:

یکی از رفقا با نامزدش تماس گرفت و گفت «عزیزم گوشی من شارژ ندارد. با گوشی امین زنگ می‌زنم.» پس از مدتی نامزدش تلفن کرد و خواست با او صحبت کند و من گفتم کشته شده است. نامزدش شروع به گریستن کرد و دوستانم گفتند «برای چه این را به او گفتی؟» پاسخ دادم «چون این اتفاقی بود که افتاد. این چیزها دیگر عادی است. او مُرد.» در گوشی‌ام شماره تماس‌ها را مرور کردم. تنها یک یا دو نفر هنوز زنده بودند. آنها به ما می‌گفتند، «اگر کسی مرد شماره‌اش را حذف نکنید. فقط نامش را به شهید تغییر دهید.» نتیجه این شد که هر وقت به فهرست تماس‌های فوری‌ام مراجعه می‌کردم همه شهید بودند، شهید، شهید.

فروپاشی حکومت سوریه به فاجعه‌ای انسانی در ابعاد عظیم انجامید. بر اساس برآوردها از جمعیت حدود ۱۸ میلیون نفری پیش از جنگ، ۵۰۰ هزار سوری جانشان را از دست داده‌اند. بیش از ۶ میلیون نفر داخل کشور آواره هستند و ۵ میلیون نفر هم از کشور گریخته‌اند و اینک به صورت پناهنده زندگی می‌کنند.

مسئله گیلگمش

بلایی که با فروپاشی حکومت سوریه نازل شد شگفت‌آور نیست. فیلسوفان و دانشمندان سیاسی از زمان‌های دور بر این باور بودند که برای حل و فصل مراعاتات، اجرای قانون و مهار خشونت به حکومت نیاز است. به بیان لاک:

هر جا قانون نباشد آزادی هم نیست.

با این همه سوری‌ها دست به اعتراض زدند تا از رژیم مقداری آزادی بگیرند. همانطور که آدم با ابراز پشیمانی به یاد می‌آورد:

مسخره است که ما راهپیمائی می کردیم تا فساد، جرم و جنایت، شرارت و آسیب به مردم ریشه کن شود. اما کار به جایی رسید که مردم بسیار بیشتری لطمه دیدند.

سوری هایی از قبیل آدم با مسئله ای چنان شایع در جوامع انسانی دست به گریبان هستند که مضمون یکی از قدیمی ترین قطعات برجای مانده از متنی مکتوب است: الواح گلی سومری متعلق به ۴۲۰۰ سال پیش، که حماسه گیلگمش را ثبت می کنند. گیلگمش شاه شهر اوروک بود، شاید نخستین شهر جهان، در کنار یکی از شاخه های اینک خشک شده از رود فرات در جنوب عراق امروزی. بر اساس این حماسه، او شهری شگفت انگیز ساخت که با رشد تجارت و ارائه خدمات عمومی به ولایتی شکوفا برای ساکنانش تبدیل شد:

بنگرید که باروهای آن چگونه همچون مس در برابر خورشید می درخشد. از پلکان سنگی آن بالا بروید روی حصار اوروک قدم بزنید، مسیر آن را گرداگرد شهر دنبال کنید، شالوده های استوارش را وا رسید، چینه هایش را از نظر بگذرانید که چه استادانه بنا شده اند، انبار گندم بزرگی که درون خود جای داده است قصرها و معابد باشکوه، دکان ها و بازارها، خانه ها، و میدان های عمومی آن را نظاره کنید.

اما یک جای کار ایراد داشت.

کیست که با گیلگمش برابری کند؟ شهر ملک او است. او با فخر فروشی می خرامد، با ناز و تکبر سرش را بالا می گیرد و مانند گاوی وحشی شهروندان را پایمال می کند. او شاه است و هر آن ستم که خواهد می کند. پسر را از پدر می گیرد و فرو می کوبد، دختر را از مادر می ستاند و از وی کام می جوید هیچ کس را یارای مخالفت با او نیست.

گیلگمش لجام گسیخته بود. مردم اوروک در اوج ناامیدی «به آسمان فریاد بردند» به درگاه آنو، پروردگار آسمان و بزرگ ایزدان در معبد الهه نشین سومریان. آنها استغاثه می کردند:

ای پدر آسمانی، گیلگمش از همه حدود گذشته است. مردم از ستم او در عذاب اند ... آیا می خواهی پادشاه تو این گونه حکومت کند؟ آیا سزوار است شبان رمه اش را وحشیانه بدرد؟

آنو دعایشان را اجابت کرد و آورو، الهه زاینده‌گی، را فرمود

همزادی برای گیلگمش بیافرین، نیمه دوم او، کسی که در قدرت و شهامت با وی برابر باشد، کسی که قلب طغیانگر او را به تعادل آورد. پهلوانی جدید بیافرین، کاری کن که آنان در هم‌آوردی با هم، یکدیگر را متوازن سازند، تا اوروک روی آرامش ببیند.

بدین ترتیب آنو برای آن چیزی که ما امروزه «مسئله گیلگمش» می‌خوانیم - مهار کردن اختیار و اقتدار حکومت، به صورتی که فوایدش و نه مضاررش عاید شهروندان شود - به چاره‌ای رسید. راه‌حل آنو خلق همزاد بود، مشابه آن چیزی که امروزه از آن با عنوان «نظارت و موازنه» یاد می‌کنیم. انکیدو قرار بود به عنوان جفت همزاد گیلگمش به مهار او بپردازد. جیمز مدیسون، از پدران بنیانگذار نظام حکومتی آمریکا، نیز اگر بود با این راه‌حل همدلی نشان می‌داد. او ۴۰۰۰ سال بعد استدلال کرد طراحی قانون اساسی باید چنان باشد که «جاه‌طلبی با جاه‌طلبی خنثی شود».

نخستین مقابله گیلگمش و همزادش هنگامی فرا رسید که او هوس کرد عروسی جدید را از آن خود سازد. انکیدو راه را بر وی می‌بندد. آنها می‌جنگند. اگرچه گیلگمش سرانجام غالب می‌شود، اما قدرت استبدادی بی‌رقیبش از میان می‌رود. آیا بذر آزادی در اوروک ثمر داد؟

متأسفانه خیر. نظارت‌ها و موازنه‌هایی که با چتر از آسمان فرو انداخته می‌شوند معمولاً درست کار نمی‌کنند، کما اینکه در اوروک هم کار نکردند. کمی بعد گیلگمش و انکیدو دست به تباری زدند. حماسه گیلگمش ماجرا را چنین ثبت می‌کند:

آنها یکدیگر را در آغوش گرفتند و بوسیدند. مانند برادران دست هم را می‌گرفتند. دوشادوش هم قدم می‌زدند. آنان دوستانی حقیقی شدند.

سیس با هم دسیسه کردند تا دیو هومبابا، نگهبان جنگل بزرگ درختان سدر لبنان، را به قتل برسانند. وقتی خدایان گاو آسمان را برای تنبیه فرستادند، آنها نیروی‌شان را برای کشتن آن گاو روی هم گذاشتند. دورنمای رسیدن به آزادی از طریق نظارت و موازنه محو شد.

آزادی اگر از دل حکومتی مهار شده با همزادها و نظارت‌ها و موازنه‌ها زاده نمی‌شود، پس از کجا می‌آید؟ از وضعیت پیشین اوروک که نمی‌آید. روشن است که از دل هرج و مرج پس از فروپاشی حکومت سوریه هم متولد نمی‌شود.

پاسخ ما ساده است: آزادی به حکومت و قوانین نیاز دارد. اما آزادی را حکومت یا فرادستانی که بر آن سیطره دارند به کسی ارزانی نمی‌کنند. آزادی امری است که اهل جامعه، یعنی مردم کوچه و بازار، به دست می‌آورند. جامعه لازم است حکومت را لجام بزند، به طوری که حکومت از آزادی مردم حمایت کند و آن را ارتقاء بخشد. آزادی به جامعه‌ای مهیای بسیج نیاز دارد که به مشارکت در امور سیاسی بپردازد، اگر لازم شد اعتراض کند و در صورت امکان با رأی خود دولت را از قدرت ببندارد.

دالان باریک آزادی

در کتاب حاضر استدلال ما این است که برای ظهور و شکوفایی آزادی، هم حکومت و هم جامعه باید قوی باشند. به حکومت قوی نیاز است تا خشونت را مهار کند، قوانین را به اجرا بگذارد و به ارائه خدمات عمومی بپردازد، خدماتی که برای زندگی مردم توان یافته برای دست زدن به گزینش و دنبال کردن انتخاب‌های‌شان تعیین کننده‌اند. به جامعه قوی بسیج شده نیز نیاز داریم تا حکومت قوی را منقاد سازد و در بند بکشد. همزادها و سازوکارهای نظارت و موازنه مسئله گیلگمش را حل نمی‌کنند، چون بدون جامعه هوشیار، قوانین اساسی و میثاق‌ها ارزشی بیشتر از تکه کاغذی که بر روی آن نوشته شده‌اند ندارند.

دالان باریک آزادی فشرده شده میان ترس و سرکوبی که حکومت‌های استبدادی ایجاد می‌کنند و خشونت و بی‌قانونی ناشی از فقدان آنها، قرار دارد. در این دالان است که حکومت و جامعه یکدیگر را متوازن می‌سازند. این توازن محصول نه یک لحظه انقلابی، بلکه میوه مبارزه‌ای دائمی و هر روزه میان این دو به حساب می‌آید. این مبارزه منافی به بار می‌آورد. در این دالان حکومت و جامعه نه فقط رقابت، که همکاری نیز می‌کنند. این همکاری موجب ظرفیتی بیشتر برای حکومت می‌شود تا خواسته‌های جامعه را به انجام برساند، و بسیج اجتماعی عظیم‌تری را تهییج می‌کند تا این ظرفیت افزوده دولت مورد پایش قرار گیرد.

آنچه این وضعیت را دالان و نه دروازه می‌سازد این واقعیت است که نیل به آزادی یک فرایند است؛ پیش از آنکه خشونت تحت مهار درآید، قوانین نوشته و اجرا شود، و حکومت شروع به ارائه خدمات به شهروندانش کند سفری طولانی درون این دالان لازم است. این یک فرایند است، زیرا حکومت و فرادستان حکومتی باید پذیرش و تحمل غل و زنجیرهایی را که جامعه بر دست‌ها و پا‌های‌شان می‌بندد بیاموزند

و بخش‌های مختلف جامعه باید یاد بگیرند به رغم اختلافات‌شان به همکاری با یکدیگر بپردازند.

آنچه باعث باریکی این دالان می‌شود آن است که رسیدن به این دستاورد آسان نیست. چگونه می‌توان بر حکومتی که دستگاه عظیم اداری، ارتشی قدرتمند، و اختیار قانون‌گذاری دارد لجام زد؟ در جهانی پیچیده که دولت با درخواست‌ها برای تقبل مسئولیت‌های بیشتر مواجه است، چگونه اطمینان می‌یابید که حکومت هم‌زمان با پاسخگوئی به این تقاضاها سرب‌راه و تحت مهار باقی خواهد ماند؟ چگونه می‌توانید جامعه را در حال همکاری و نه تنازع با خود و نه بس‌پاره شده بر اثر اختلاف‌ها نگه دارید؟ چگونه از تبدیل تمامی اینها به رقابت با حاصل جمع صفر جلوگیری می‌کنید؟ ابداً کار آسانی نیست، و به همین علت این دالان باریک است؛ جوامع وارد دالان شده و از آن خارج می‌شوند، و این ورود و خروج پیامدهایی گسترده برای‌شان دارد.

امکان مهندسی هیچ کدام از اینها نیست. و اگر باشد بسیاری از رهبران به اختیار خویش، سعی واقعی در مهندسی آزادی نخواهند کرد. وقتی حکومت و فرادستانش بیش از اندازه قدرتمند و جامعه توسری‌خور است، چرا رهبران باید حقوق و آزادی واگذار کنند؟ و اگر حرفش را زدند چه اعتمادی هست که به قول‌شان وفادار بمانند؟

می‌توان سرچشمه‌های آزادی را از روزهای گیلگمش تا همین امروز در تاریخ مبارزات حقوق زنان پی گرفت. جامعه چگونه از وضعیتی که در حماسه آمده بود و «پرده بکارت هر دختری به گیلگمش تعلق داشت»، به جایی رسید که زنان دارای حقوق شدند (خب، لااقل در برخی جوامع)؟ آیا می‌توان گفت این حقوق را مردان اعطا کردند؟ برای مثال در سال ۲۰۱۵ شیخ محمد بن راشد آل مکتوم، معاون رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر امارات متحده عربی و حاکم دوبی، یک شورای توازن جنسیتی تشکیل داد. این شورا هر ساله برای «بهترین نهاد دولتی که از توازن جنسیتی پشتیبانی کند»، «بهترین مقام دولت فدرال که به حمایت از توازن جنسیتی بپردازد»، «بهترین ابتکار توازن جنسیتی» و امثال آن جوایزی اختصاص می‌دهد. جوایز سال ۲۰۱۸، که توسط شخص شیخ مکتوم تقدیم شد، همگی یک ویژگی مشترک داشتند- تمامی‌شان به مردان رسیدند! مشکلی راه‌حل امارات متحده عربی این بود که شیخ مکتوم آن را مهندسی و بدون مشارکت خود جامعه بر جامعه اعمال می‌کرد.

این را با تاریخ موفقیت‌آمیزتر حقوق زنان، مثلاً در بریتانیا، مقایسه کنید، جایی که حقوق زنان نه اعطا، بلکه گرفته شد. زنان یک حرکت اجتماعی شکل دادند که به

جنبش طرفداران حق رأی زنان^۱ شهرت یافت. این جنبش از بطن اتحادیه اجتماعی و سیاسی زنان بریتانیا بیرون آمد، جنبشی تماماً زنانه که در سال ۱۹۰۳ تأسیس شد. زنان بریتانیا منتظر مردان نماندند تا بابت «بهترین ابتکار توازن جنسیتی» به آنها جایزه بدهند. آنها قوای شان را بسیج و تجهیز کردند و وارد اقدام مستقیم و نافرمانی مدنی شدند. آنها در خانه تابستانی دیوید لوید جورج، خزانه‌دار وقت و نخست‌وزیر بعدی، بمب کار گذاشتند. آنها دست در دست هم در بیرون کاخ وست‌مینستر، محل گردهمایی اعضای دو مجلس اعیان و عوام، مانع به وجود آوردند. آنها از پرداخت مالیات سر باز زدند، و زمانی که به زندان رفتند اعتصاب غذا کردند، به صورتی که متصدیان باید به زور به آنها غذا می‌خوراندند.

یکی از اعضای برجسته جنبش حق رأی زنان امیلی دیویسن بود. او در ۴ ژوئن ۱۹۱۳ در مسابقه اسب‌سواری مشهور اِیسوم دربی خودش را جلوی آنمر، اسب شاه جورج پنجم، انداخت. دیویسن، که براساس برخی گزارش‌ها پرچم صورتی، سفید و سبز جنبش حق رأی زنان را در دست داشت، با آنمر برخورد کرد. همان‌گونه که در عکس بخش تصاویر کتاب دیده می‌شود، اسب و سوارکار به زمین افتادند و وی را له کردند. چهار روز بعد دیویسن بر اثر شدت جراحات وارده درگذشت. پنج سال بعد زنان توانستند در انتخابات پارلمانی انگلستان رأی بدهند. زنان بریتانیایی در نتیجه جوایز بزرگوارانه برخی رهبران (مرد) حقوق به دست نیاوردند. کسب این حقوق محصول سازمان‌دهی و قدرت‌یابی آنها بود.

داستان آزادی زنان موردی یگانه یا استثنائی نیست. آزادی تقریباً همیشه به بسیج و توانایی جامعه برای روی پای خود ایستادن در برابر حکومت و فرادستان حکومتی بستگی دارد.

۱-suffragettes: در انگلستان ابتدای قرن بیستم و پس از رد مکرر لایحه حق رأی زنان در پارلمان، جنبش طرفداران حق رأی زنان تحت رهبری امیلین پنکهورست یک پوشش به شکل تظاهرات و اقدامات ستیزه‌جویانه به راه انداخت. در ۱۹۱۸ پارلمان به زنان بالای ۳۰ سال حق رأی داد و ده سال بعد زنان به لحاظ حق‌رای برابری کامل با مردان به دست آوردند.

فصل اول



چگونه به پایان تاریخ می‌رسیم

آیا هرج و مرج در راه است؟

در سال ۱۹۸۹ فرانسیس فوکویاما «پایان تاریخ» را پیش‌بینی کرد، وضعیتی که در آن تمامی کشورها به سمت نهادهای سیاسی و اقتصادی ایالات متحده آمریکا همگرایی می‌یافتند، آنچه که او «پیروزی بی‌رودربایستی لیبرالیسم اقتصادی و سیاسی» نامید. تنها پنج سال بعد رابرت کاپلان در مقاله خود با عنوان «هرج و مرجی که در راه است» به ترسیم تصویری اساساً متفاوت از آینده دست زد. او برای به تصویر کشیدن ماهیت این خشونت و بی‌قانونی آشوب‌زده احساس می‌کرد باید از غرب آفریقا آغاز کند:

غرب آفریقا دارد به نماد [هرج و مرج] تبدیل می‌شود... اینک در بستر آفریقای غربی بیماری، انفجار جمعیت، جنایت‌های بدون انگیزه، کمپابی منابع، مهاجرت پناهندگان، فرسایش فزاینده دولت‌ملت‌ها و مرزهای بین‌المللی، و قدرت گرفتن ارتش‌های خصوصی، بنگاه‌های امنیتی و کارتل‌های بین‌المللی مواد مخدر به گویاترین شکل به نمایش درآمده‌اند. غرب آفریقا ورودی مناسبی است به موضوعاتی که به زودی در مقابل تمدن ما قد علم خواهند کرد، موضوعاتی غالباً بسیار ناخوشایند برای مباحثه. برای بازترسیم نقشه سیاسی جهان آن‌گونه که چند دهه بعد خواهد بود... من متوجه شدم باید از آفریقای غربی آغاز کنم.

در عین حال یوال نوح هراری در مقاله سال ۲۰۱۸ خود با عنوان «چرا فناوری روی خوش به جباریت نشان می‌دهد» پیش‌بینی دیگری از آینده ارائه می‌کند. او معتقد است پیشرفت‌ها در هوش مصنوعی از بخت فرخنده «دیکتاتوری‌های دیجیتالی» خبر می‌دهد و دولت‌ها را قادر به پایش، مهار و حتی تعیین شیوه تعامل، ارتباط و اندیشه ما خواهد کرد.

بدین ترتیب شاید تاریخ باز هم پایان یابد، اما به شیوه‌ای بسیار متفاوت از آنچه فوکویاما پنداشته بود. تاریخ چگونه قرار است تمام شود؟ آیا با پیروزی دیدگاه فوکویاما از دموکراسی، یا با هرج و مرج، یا دیکتاتوری دیجیتال؟ شاید سیطرهٔ روزافزون حکومت چین بر اینترنت، رسانه‌ها، و زندگی مردم عادی این کشور حکایت از آن داشته باشد که ما داریم به سمت دیکتاتوری دیجیتال پیش می‌رویم، در حالی که تاریخ اخیر خاورمیانه و آفریقا به ما گوشزد می‌کند که آینده‌ای پرهرج و مرج چندان هم دور از ذهن نیست.

برای اندیشیدن به تمامی اینها محتاج روشی نظام‌مند هستیم. همان‌طور که کاپلان پیشنه‌ها داد بیائید از آفریقا آغاز کنیم.

حکومت اصل پانزدهم

اگر در خط ساحلی آفریقای غربی به سمت شرق ادامه مسیر دهیم به خلیج گینه می‌رسیم، که سرانجام به جنوب می‌پیچد و به سمت آفریقای مرکزی می‌رود. بعد از پشت سر گذاشتن گینهٔ استوایی، گابن و بندر پوینت نوار در کنگوی برازاویل، وارد دهانهٔ رود کنگو می‌شویم. اینجا نقطهٔ ورود به جمهوری دموکراتیک کنگو است، کشوری که غالباً از آن به عنوان مثل اعلای هرج و مرج یاد می‌کنند. مردم کنگو در این باره یک لطیفه درست کرده‌اند: کنگو از زمان کسب استقلال از بلژیک در سال ۱۹۶۰ تاکنون شش قانون اساسی داشته است، اما در همگی آنها اصل پانزدهم یکسان بود. چارلز موریس تالیران، نخست‌وزیر فرانسه در قرن نوزدهم، می‌گفت قانون اساسی باید «کوتاه و مبهم» باشد. اصل پانزدهم این توصیهٔ او را به اجرا می‌گذارد. این اصل کوتاه و مبهم است؛ زیرا خیلی ساده می‌گوید «گلیمت را خودت از آب بیرون بکش».

معمولاً قانون اساسی را سندی می‌دانیم که به طرح مسئولیت‌ها، وظایف و حقوق شهروندان و دولت‌ها می‌پردازد. فرض بر آن است که حکومت‌ها مراعات میان شهروندان را حل و فصل می‌کنند، به حمایت از آنها می‌پردازند و خدمات عمومی مهمی چون آموزش و پرورش، مراقبت از سلامت، و زیرساخت‌ها را، که افراد به تنهایی قادر به تأمین‌شان در حد کافی نیستند، فراهم می‌آورند. قانون اساسی قرار نیست بگوید گلیمت را خودت از آب بیرون بکش.

اشاره به «اصل پانزده» یک شوخی است - چنین عبارتی در قانون اساسی کنگو وجود ندارد - اما یک شوخی هوشمندانه. مردم کنگو دست‌کم از هنگام استقلال کشور

فصل اول/ چگونه به پایان تاریخ می‌رسیم؟ ❖ ۱۲

در سال ۱۹۶۰ در حال بیرون کشیدن گلیم خودشان از آب هستند (پیش از آن اوضاع از این هم بدتر بود). حکومت مکرراً در انجام تمامی مأموریت‌هایش شکست خورده و در پهنه‌های وسیعی از کشور اصلاً حضور ندارد. دادگاه‌ها، جاده‌ها، درمانگاه‌ها، و مدارس در بیشتر نقاط کشور هیچ کارکردی ندارند. قتل، سرقت، اخاذی و ارباب همه جا به چشم می‌خورد. طی جنگ بزرگ آفریقا که بین ۱۹۹۸ و ۲۰۰۳ با شدت تمام در کنگو جریان داشت، زندگی بیشتر مردم این کشور، که از پیش اسفبار بود، به جهنم واقعی تبدیل شد. احتمالاً پنج میلیون نفر جان‌شان را از دست دادند؛ آنها به قتل رسیدند، از بیماری جان سپردند، یا از گرسنگی مردند. حتی در زمان‌های صلح هم حکومت کنگو در پاسداری از مفاد واقعی قانون اساسی شکست خورده است. اصل ۱۶ می‌گوید:

همه اشخاص در صورت احترام به قانون، نظم عمومی، حقوق دیگران و اخلاقیات عام از حق حیات، تسلط بر جسم خویش و شکوفایی شخصیت‌شان به نحوی که مایلند برخوردارند.

اما بیشتر منطقه‌ی کی‌و در شرق کشور، هنوز تحت سیطره‌ی گروه‌های شورشی و جنگ‌جویانی است که دست به چپاول و آزار غیرنظامیان می‌زنند، آنها را به قتل می‌رسانند، و ثروت معدنی کشور را غارت می‌کنند.

اصل ۱۵ واقعی در قانون اساسی کنگو چه می‌گوید؟ این اصل با این جمله آغاز می‌شود که «مقامات دولتی مسئول از بین بردن خشونت جنسی هستند...» با این حال در سال ۲۰۱۰ یک مقام سازمان ملل این کشور را «پایتخت تجاوز جنسی جهان» توصیف کرد.

مردم کنگو به حال خود رها شده‌اند. گلیمت را خودت از آب بیرون بکش.

سفری از میان سلطه

این پند حکیمانه فقط وصف حال کنگویی‌ها نیست. اگر خلیج گینه را از همان مسیری که آمدیم برگردیم، وارد جایی می‌شویم که [زمانی] به نظر می‌رسید تصویر دلگیر کاپلان از آینده را به بهترین شکل جمع‌بندی می‌کند: لاگوس، پایتخت تجاری نیجریه. کاپلان لاگوس را به عنوان شهری توصیف می‌کرد که «جنایت، آلودگی، و ازدحام جمعیتش از آن نمونه‌ای بی‌بدیل برای کارکردگریزی شهری در جهان سوم می‌سازد.»

هنگامی که کاپلان در سال ۱۹۹۴ اینها را می‌نوشت نیجریه تحت سلطه نظامیان بود و ژنرال سانی آباچا ریاست جمهوری را بر عهده داشت. آباچا قبول نداشت که وظیفه‌اش حل و فصل بی‌طرفانه مراعات یا حمایت از نیجریه‌ای‌هاست. او تمرکزش را بر کشتن مخالفان و تصاحب ثروت طبیعی کشور گذاشت. برآورد مبلغ دزدی‌های او از حدود ۳/۵ میلیارد دلار آغاز می‌شود و بالاتر می‌رود.

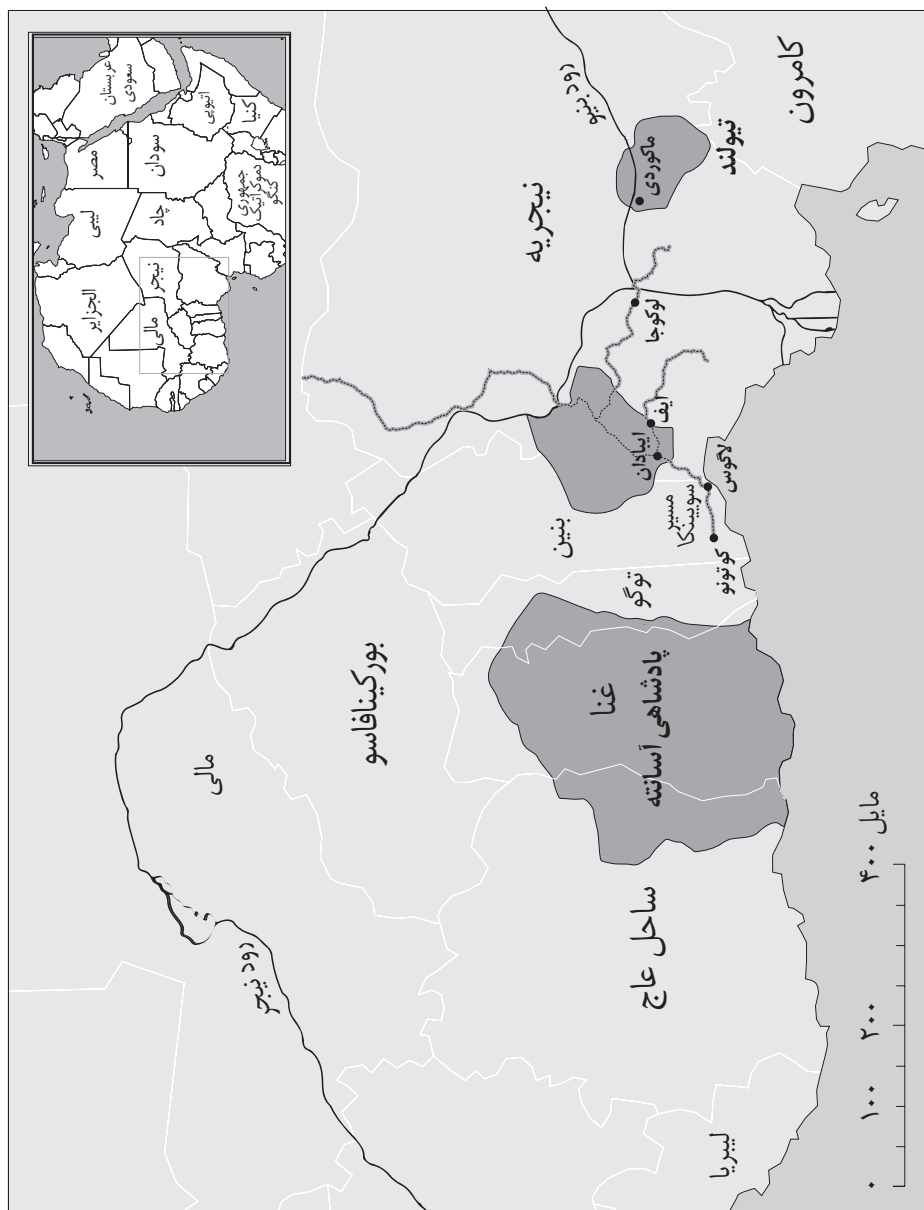
سال پیش از آن، «وول سوینکا»، نویسنده برنده جایزه نوبل، با عبور از مرز زمینی «کوتونو»، پایتخت کشور همسایه بنین، به لاگوس باز می‌گشت (به نقشه ۱ نگاه کنید). او به یاد می‌آورد «با رسیدن به مرز کوتونو-نیجریه در نگاه اول کل ماجرا روشن شد. کیلومترها مسیر را از کنار صف طولانی خودروهایی گذشتیم که در امتداد جاده منتهی به مرز معطل مانده و قادر یا مایل به عبور از آن نبودند». کسانی که جرأت می‌کردند از مرز رد شوند «ساعتی بعد با خودروهای آسیب‌دیده یا جیب‌های بریده برمی‌گشتند. آنها حتی پیش از رسیدن به نخستین ایست بازرسی مجبور به پرداخت باج راه شده بودند».

سوینکای مصمم، هراسی به خود راه نداد و وارد نیجریه شد تا با کمک یک نفر به پایتخت برود، اما به هر کس که مراجعه می‌کرد می‌شنید «ارباب وول، لاگوس جای خوبی نیست». یک راننده تاکسی جلو آمد، به سر و دست باندپیچی شده‌اش اشاره کرد و ماجرای استقبالی را که از وی شده بود باز گفت؛ حتی در حالی که او اتومبیل را با تمام سرعت دنده عقب می‌راند یک دسته اوباش تشنه به خون تعقیبش می‌کردند. او گفت:

ارباب... در حالی که داشتم دنده عقب می‌رفتم آن شورشی‌ها شیشه جلوی خودرو من را شکستند. خدا مرا نجات داد ... لاگوس گرفتار آشوب است.

سوینکا سرانجام یک تاکسی پیدا کرد تا او را به لاگوس ببرد، اگرچه راننده مردد اعتقاد داشت «راه بد است. خیلی بد است». سوینکا در توصیف اوضاع نوشت «و بدین ترتیب کابوس‌وارترین سفر زندگی‌ام آغاز شد». او ادامه داد:

در جاده با استفاده از بشکه‌های خالی نفت، لاستیک‌ها و رینگ‌های اسقاطی، دکه‌های فروش، گندهای چوب، تنه‌های درخت، و سنگ‌های بزرگ مواعی ساخته بودند... گردن‌کلفت‌های سرخود در محلات حکم می‌راندند... در برخی از ایست‌های بازرسی حق عبور اخذ می‌شد؛ آن را که می‌پرداختی می‌گذاشتند به راحت ادامه دهی - اما این جواز عبور فقط تا مانع بعدی اعتبار داشت. برخی اوقات حق عبور چهار لیتر بنزین یا بیشتر بود



نقشه ۱- آفریقای غربی: پادشاهی تاریخی آسانته، یوروبالند و بیولند، و مسیر سویونکا از

کوتونو تا لاگوس